

جلوه‌های خاص معشوق در غزل‌های صائب

زهره احمدی‌پور اناری*

دانشگاه فرهنگیان کرمان

چکیده

عشق، مهم‌ترین موضوع غزل، در دو گونه‌ی آسمانی و زمینی بازتاب یافته و غزل فارسی را غنی و دلنشین ساخته است. بیان معانی عاشقانه، از نوع آسمانی یا زمینی، مستلزم بیان رابطه‌ی عاشق و معشوق است. معشوق مرکز و محور غزل‌های عاشقانه است و تصویر او نشان‌دهنده‌ی دیدگاه غزل‌پرداز به عشق و معشوق است. در این مقاله، توصیف‌های صائب از معشوق با هدف پاسخ‌گویی به سه پرسش زیر بررسی می‌شود: معشوق صائب از نظر سیما و حالات و رفتار ظاهری چگونه است؟ تفاوت معشوق غزل صائب با دیگر معشوقان ادب فارسی در چیست؟ و تا چه اندازه تصویر معشوق از سبک شاعر اثر پذیرفته است؟ با توصیف و تحلیل بیش از نیمی از غزل‌های صائب می‌توان دریافت که چهره‌ی معشوق در غزل این شاعر، با سیمای معشوق در غزل سبک خراسانی و عراقی تفاوت دارد؛ صائب معشوق را با جزئیات بیشتر توصیف کرده و با بیان رنگ و حالت چهره و توصیف ویژگی‌های ظاهری او، تصویری شایان توجه از معشوق را در غزل پدید آورده است.

واژه‌های کلیدی: صائب، عشق، غزل، معشوق.

۱. مقدمه

معشوق قهرمان غزل است و غزل عاشقانه در وصف اوست. غزل عاشقانه از غنائی‌ترین و پرمخاطب‌ترین گونه‌های ادبی است که با توجه به زبان و بیان روان و عاطفی آن، بر دل می‌نشیند و بر زبان‌ها جاری می‌شود. سخن عشق، همواره مخاطبان‌ش را شیفته‌ی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی ahmadypoor@yahoo.com

خود می‌سازد؛ زیرا از احساسات و عواطفی سخن می‌گوید که یا خواننده آن را تجربه کرده یا مشابه آن را دیده و شنیده است. عشق در سیر غزل فارسی، فضا و زمینه‌ی معنایی آن را تشکیل داده و در غزل صائب نیز مهم‌ترین درون‌مایه است؛ اما آنچه در این غزل‌ها گاهی عجیب به نظر می‌رسد، رفتار معشوق است که همیشه نمی‌توان آن را با اغراق یا تخیل شاعرانه توجیه کرد؛ از این رو معشوق، معمأی اصلی غزل است. صفات و رفتارهایی که از معشوق دیده می‌شود در غزل بیشتر غزل‌سرایان، یکسان یا دست‌کم مشابه است. این نکته، شناخت معشوق هر یک از شاعران را دشوار می‌کند.

درواقع، یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی معشوق غزل فارسی، کلیت آن است؛ چنان‌که بنا بر نظر شفیعی کدکنی، معشوق شاعر دوره‌ی بازگشت و معشوق سعدی و معشوق تغزل‌های فرخی سیستانی یکی است؛ البته در غزل دوره‌ی صفوی، تا حدودی معشوق فردیت می‌یابد؛ برای مثال دست‌کم می‌توان دریافت که رنگ چشم معشوق سبز یا سیاه است (نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۳ و ۲۴).

گذشته از شخصیت‌پردازی معشوق، حقیقت معشوق نیز همواره در کانون توجه پژوهشگران بوده است؛ معشوق می‌تواند خدا، ممدوح یا هر شخص دیگری باشد. افزون‌براین، معشوق می‌تواند نماد اوضاع اجتماعی باشد؛ گاهی شاعر آرزوهای دست‌نیافتنی خود را در قالب معشوقی مطرح می‌کند و از جور و فراق آن می‌نالند؛ همچنین معشوق می‌تواند مظهر طبیعت آرمانی باشد (نک: شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۶۲ و ۲۶۳).

در این مقاله معشوق صائب از نظر شخصیت‌پردازی و ماهیت واقعی او بررسی شده است. صائب بیشتر سیما و رفتار ظاهری معشوق را توصیف کرده؛ از این رو، این دو جنبه در شخصیت‌پردازی معشوق مدنظر قرار گرفته است. این تحقیق، براساس توصیف و تحلیل شواهد شعری غزل‌های صائب شکل گرفته است. نگارنده ابتدا دیوان صائب تبریزی را که به گفته‌ی جهانگیر منصور، گردآورنده‌ی آن، منتخبی از خود شاعر است و نزدیک به نیمی از کل غزل‌های او (۳۱۶۸ غزل از ۷۰۱۵ غزل) را در بر می‌گیرد، ملاک کار قرار داد (نک: صائب، ۱۳۹۲: نوزده)؛ سپس با مطابقت هم‌ی شواهد شعری با دیوان شش‌جلدی صائب به کوشش محمد قهرمان، براساس همان نسخه‌ی شش‌جلدی، شواهد را ارجاع داده است.

عشق و عرفان، از مهم‌ترین درون‌مایه‌های غزل فارسی و معشوق، محور مضامین عاشقانه و عارفانه است که شاعر با او یا درباره‌ی عشق او سخن می‌گوید؛ بنابراین

شناخت معشوق غزل، درون‌مایه و محتوای کلام را نیز روشن می‌سازد. صائب از غزل‌سرایانی است که درباره‌ی محتوا و درون‌مایه‌ی اشعار و بلاغت کلامش پژوهش‌های بسیاری انجام شده است. او خلاف غزل‌سرایان سبک عراقی، تنها به عشق و عرفان نپرداخته، بلکه غزل‌هایش سرشار از مضامین و معانی گوناگون اخلاقی، اجتماعی، مذهبی و روان‌شناسی است. دیوان صائب سرشار از درون‌مایه‌های پراکنده و متعدد است که در سراسر دیوان تکرار می‌شود. بررسی همین درون‌مایه‌ها، به‌ویژه عرفان، در غزل‌های صائب، دست‌مایه‌ی تحقیقاتی گوناگون قرار گرفته است که از میان آن‌ها می‌توان به مقاله‌های فقیهی و نظری (۱۳۸۷)، جعفری قریه‌علی و جعفرزاده (۱۳۸۹) و موحدی (۱۳۹۰) اشاره کرد.

برخی پژوهشگران مانند شفیعی کدکنی (۱۳۸۰) و شمیسا (۱۳۷۶) به‌صورت اجمالی، سیما یا جایگاه معشوق را در غزل فارسی بررسی کرده‌اند. همچنین، کرمی و مرادی (۱۳۸۹) به بررسی سیمای معشوق در غزلیات انوری پرداخته‌اند. در این مقاله اجزای سیمای معشوق استخراج و بسامدیابی شده و سپس بسامد پیوند سیمای معشوق انوری با دیگر مفاهیم و واژه‌های هر بیت مشخص شده است. بررسی سیمای معشوق و عناوین و القاب شاعرانه‌ی او در اشعار به‌جامانده از رودکی نیز در کانون توجه چرمگی عمرانی (۱۳۹۲) قرار گرفته؛ او در این مقاله به نام‌ها و اوصاف ظاهری معشوق و انواع آرایه‌هایی که با او همراه بوده، پرداخته است.

یزدان‌پناه و عدنانی (۱۳۹۱) نیز شباهت‌ها و تفاوت‌ها را در توصیف معشوق و رفتار او در غزلیات خاقانی و سعدی بررسی کرده‌اند و دو بن‌مایه‌ی توصیف معشوق و جفاکاری او را مهم‌ترین موضوعات مشترک در غزلیات این دو شاعر شمرده‌اند.

از مرور پژوهش‌های پیشین می‌توان دریافت که تاکنون درباره‌ی معشوق غزل‌های صائب، پژوهشی دقیق و گسترده انجام نشده است؛ از این‌رو، تحقیق حاضر می‌تواند فضای مضامین عاشقانه و ماهیت معشوق صائب را روشن کند.

۲. جلوه‌های خاص معشوق در غزل صائب

یکی از مضمون‌های اصلی غزل صائب، عرفان است. صائب در غزل‌های عرفانی با صراحت بیشتری سخن می‌گوید و غزل را در فضایی از پند و اندرز و باورهای دینی پیش می‌برد؛ به همین سبب مرز میان معشوق عرفانی و معشوق غیرعرفانی تقریباً

روشن است؛ برای مثال، از معشوق عرفانی با عناوینی چون: «حق» (صائب، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۲) و «حسن‌آفرین» (همان: ۳۳۰) نام می‌برد و در کنار پرداختن به مضمون‌های عرفانی، اشارات دینی فلسفی یا پندآمیز و حکیمانه را نیز بیان می‌کند (نک: همان: ۹۸ و ۲۰)؛ اما در غزل‌های عاشقانه، معشوق به شیوه‌ی ادبی توصیف می‌شود؛ البته به چند دلیل، شناخت معشوق غیرعرفانی در غزل‌های صائب، نسبت به غزل‌سرایان پیشین دشوارتر است: اول آنکه اغلب، معشوق در چند بیت توصیف می‌شود و ناگهان موضوع غزل عوض می‌شود و شاعر به حکمت‌گویی و مضمون‌سازی می‌پردازد؛ دوم آنکه همراه با این تصاویر، کمتر رفتار و کنش و ارتباطی میان عاشق و معشوق دیده می‌شود؛ دیگر آنکه تصاویری هم که ارائه می‌شود، اغلب متفاوت و متضاد است؛ مانند فیلمی که تصاویری را نشان می‌دهد اما به یک‌باره قطع می‌شود و هر بار تصویری متفاوت و بی‌ربط نشان داده می‌شود، بی‌آنکه کنش و واکنشی رخ دهد.

برخی درباره‌ی تضاد و تناقض‌هایی که در مضمون غزل‌های صائب، از جمله درباره‌ی صورت و سیرت معشوق دیده می‌شود، معتقدند تغییر زاویه‌ی دید، صورت و معنای شعر را تغییر می‌دهد و صائب اغلب از دو زاویه‌دید می‌نگرد: یک‌بار از زاویه‌دید مثبت و بار دیگر از زاویه‌دید منفی تا به معنی تازه و نو برسد (نک: محمدی، ۱۳۷۴: ۱۲۸-۱۳۴). بعضی پژوهشگران نیز نشانه‌های «باروک» را در غزلیات صائب یافته‌اند؛ یکی از آن نشانه‌ها که می‌تواند تضاد تصویر و رفتار معشوق را توجیه کند این است: «نقشی که به هر شخص در شعر باروک محول می‌شود، حالتی موقتی می‌یابد. در وهله‌ی دوم، نقش‌ها، حالتی چرخشی می‌یابند؛ بدین معنی که شخص ممکن است حتی در نقشی مغایر با نقش پیشین خود ظاهر شود» (اسدی امجد و اسماعیلی، ۱۳۹۱: ۹).

صائب، شاعری مضمون‌آفرین است و برای مضمون‌آفرینی، از پدیده‌های پیرامونش، تصاویری متفاوت ارائه می‌دهد؛ معشوق نیز از منظرهای متفاوت توصیف می‌شود؛ برای مثال، شاعر در ابیات زیر ابتدا می‌گوید خال مهم نیست؛ اما در بیت بعد آن را مرکز خوبی می‌داند:

خال بر رخسار جانان گر نباشد گو مباش / مور در ملک سلیمان گر نباشد گو مباش

(صائب، ۱۳۷۰، ج ۵: ۲۳۵۹)

اگر چه خال باشد مرکز پرگار خوبی را کند از شرمساری روی پنهان در غبار خط
(همان: ۲۴۶۳)

در دو بیت زیر نیز دو مضمون متفاوت، درباره‌ی «خط معشوق» ذکر شده است؛
در بیت اول گفته می‌شود که خط سبب رونق حسن است و در بیت دوم، «خط» مانند
غباری، بی‌نورکننده‌ی حسن معرفی می‌شود:

حسن آب زندگی از موج می‌گردد زیاد لعل جان‌بخش تو از خط بی‌صفاکی می‌شود؟
(همان، ج ۳: ۱۳۳۳)

چراغ حسن را دامان خط مستور می‌سازد غباری خانه‌ی آینه را بی‌نور می‌سازد
(همان: ۱۴۶۲)

در غزل‌های عاشقانه‌ی صائب، تمرکز شاعر بیشتر بر توصیف معشوق است و
کمتر از احساسات او نشانی دیده می‌شود. در توصیف معشوق هم آنچه تازگی دارد
وصف زیبایی ظاهری معشوق است.

گرچه چهره و شخصیت معشوق در غزل‌های عاشقانه‌ی صائب، در هاله‌ای از
پراکنده‌گویی‌ها و تناقض‌گویی‌ها پوشیده مانده است و تحقیق را در این باره دشوار
می‌سازد، در این مقاله تلاش شده است معشوق در دو بخش «چگونگی توصیف» و
«ماهیت» بررسی شود.

در غزل‌های صائب، بیشتر ظاهر معشوق توصیف می‌شود؛ شاعر هر بار از دیدگاهی
تازه به ظاهر معشوق می‌نگرد و با طبع مشکل‌پسند خود، درباره‌ی آن مضمونی نو
می‌پردازد. در توصیف ظاهر معشوق، مهم‌ترین دغدغه‌ی شاعر توجه به جزئیات است.

۲.۱. توجه به جزئیات در توصیف معشوق

در غزل صائب، معشوق با شرح جزئی‌ترین نکات توصیف می‌شود؛ اما این شرح، چهره
و شخصیت معشوق را دقیق و کامل نمایان نمی‌سازد؛ زیرا هدف، توصیف دقیق
معشوق نبوده است، بلکه شاعر با توجه کردن به جزئیات کم‌اهمیت ظاهر معشوق که
کمتر در کانون توجه شاعران دیگر قرار گرفته، قصد داشته مضمونی نو و معنایی بیگانه
بیافریند:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباحث که مضمون نمانده است (همان، ج ۲: ۹۷۴)

مضمون‌یابی، مهم‌ترین شگرد و اساس شعر صائب است؛ یکی از شیوه‌های مضمون‌یابی در سبک هندی و از جمله شعر صائب، توجه به جزئیات است. در این شیوه هرچه موضوع و مصداق جزئی‌تر باشد ظرافت و تازگی مضمون بیشتر می‌شود؛ البته با اینکه سخن‌گفتن درباره‌ی برخی از این جزئیات مانند تبخال و عرق معشوق دلپسند نیست، ظاهراً در نظر صائب پذیرفتنی و شایان توجه بوده است.

صائب با همه‌ی حواس پنج‌گانه به معشوق توجه داشته و از ذکر جزئیاتی چون: پای نگارین (نک: همان: ۵۷۴)، چهره‌ی صاف (نک: همان: ۷۰۲)، نرمی دست (نک: همان: ۷۲۶)، بوی پیراهن یوسف (نک: همان: ۵۰۸)، نقش پا (نک: همان: ۵۹۰)، پای حنایی (نک: همان، ج ۵: ۲۶۷۳)، نشان قدم (نک: همان، ج ۶: ۳۱۸۵)، تبخاله (نک: همان: ۳۲۰۴)، پاکی دندان (نک: همان، ج ۴: ۱۶۷۵)، صدای خلخال معشوق (نک: همان: ۱۹۵۳)، دست نگارین (نک: همان، ج ۳: ۱۴۸۶)، آواز پای او (نک: همان: ۱۲۲۴) و نمک خال (نک: همان، ج ۱: ۲۴۶) غافل نمانده است. توصیف ریزبینانه‌ی معشوق در شعر صائب به شیوه‌های گوناگون نمود یافته است که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

۲. ۱. ۱. توصیف بخشی خاص از اندام و چهره‌ی معشوق

یکی از شگردهای ریزبینی در توصیف معشوق آن است که در توصیف اجزای چهره، بخشی از آن یا محل آن، ذکر و توصیف می‌شود؛ مثل گوشه‌چشم (نک: همان: ۵۴۳ و ۲۲۹)، خال بیاض گردن (نک: همان، ج ۲: ۶۲۴)، خال گردن (نک: همان: ۱۱۰۱)، خال ابرو (نک: همان: ۷۵۳)، خال کنج لب (نک: همان: ۴۸۷)، کنج لب (نک: همان، ج ۴: ۱۸۸۷)، خال ته زلف آن نگار (نک: همان: ۲۰۶۹)، دنباله‌ی چشم (نک: همان، ج ۶: ۳۲۲۹) و گوشه‌ی ابرو (نک: همان: ۳۳۱۰).

۲. ۱. ۲. توصیف رنگ چهره

ویژگی دیگری که صائب بدان پرداخته، رنگ چهره‌ی معشوق است. معشوق سفیدرو، سرخ‌رو (نک: همان، ج ۱: ۳۴۷)، مهتابی (نک: همان: ۶۶)، گندمگون (نک: همان: ۱۹۹) و حتی کبود (نک: همان، ج ۶: ۳۲۴۰) توصیف شده است؛ رنگ کبود چهره‌ی معشوق می‌تواند متأثر از سیه‌چردگی هندوان باشد.

جلوه‌های خاص معشوق در غزل‌های صائب

صائب همچنین، برای آنکه قاعده‌ی بیان جزئیات را رعایت کرده باشد، سیم‌تنی معشوق را با عبارت بیاض گردن (نک: همان، ج ۱: ۳۱۳؛ همان، ج ۲: ۶۲۴ و ۸۵۶؛ همان، ج ۶: ۲۹۴۵ و ۲۹۷۰) نمایان ساخته است. در بیت زیر نیز به مهتابی بودن پوست معشوق اشاره شده است:

حسن مهتابی مرا می‌ریزد از هم‌چون کتان از بهار افزون، خزان مدهوش می‌سازد مرا
(همان، ج ۱: ۶۶)

علاوه بر پوست معشوق، رنگ چشم و مژه‌ی او نیز توصیف شده که نرگس نیلوفری (نک: همان، ج ۶: ۲۹۹۳)، چشم کبود و چشم زرین‌چنگ (نک: همان، ج ۳: ۱۴۸۶) از آن جمله است.

۲. ۱. ۳. توصیف حالت چهره

توصیف چهره‌ی معشوق در حالت‌های گوناگون نیز، نمودی دیگر از حضور معشوق در شعر صائب است؛ برای مثال چهره‌ی یار در حالت خشم و تندی در قالب تشبیه‌هایی آتشین چون: شعله (نک: همان، ج ۱: ۲۰)، آتش‌رخسار (نک: همان، ج ۲: ۷۹۳)، شعله‌ی دیدار (نک: همان: ۶۳۰) تصویر شده است. به‌طور کلی، سه صفت برای چهره‌ی معشوق فراوان به چشم می‌خورد: آینه‌رو بودن (نک: همان، ج ۱: ۱۲۲؛ همان، ج ۲: ۵۵۳ و ۷۰۴ و ۸۰۰)، برافروخته‌بودن و روی گرم و آشناک (نک: همان، ج ۴: ۱۸۵۰؛ همان، ج ۵: ۲۴۷۸ و ۲۷۱۱؛ همان، ج ۶: ۳۰۱۳ و ۳۳۴۴) و عرفناک‌بودن (نک: همان، ج ۱: ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۴۴، ۲۵۳، ۲۹۵، ۳۹۰، ۴۵۱).

اجزای دیگر سیمای معشوق نیز چنان توصیف شده‌اند که حالتی از رفتارهای معشوق را نشان می‌دهند؛ برای نمونه می‌توان به زهر چشم (نک: همان، ج ۵: ۲۶۴۷؛ همان، ج ۶: ۲۹۷۱ و ۳۲۹۴)، چشم عیار (نک: همان، ج ۱: ۱۴)، چشم نیم‌مست فرامش‌نگاه (نک: همان: ۳۵۸)، چشم گویا (نک: همان: ۱۷۱)، چشم‌های منمخور (نک: همان: ۲۸۸)، چشم سخن‌گو (نک: همان: ۸۱)، چشم شوخ (نک: صائب: ۹۲)، گردش چشم (نک: همان: ۲۵۳ و ۶۳)، چشم‌های خواب‌آلود (نک: همان: ۲۸۴)، نگه‌تلخ (نک: همان، ج ۴: ۱۸۹۵)، گیرایی مژگان (نک: همان، ج ۱: ۲۰۹)، کاوش مژگان و شوخی مژگان (نک: همان: ۵۶)، جنبش مژگان (نک: همان: ۱۳۸)، کمر نازک (نک: همان، ج ۵: ۲۲۹۱) و پیچ و تاب کمر (نک: همان، ج ۲: ۲۳۰؛ همان، ج ۵: ۲۲۱۶؛ همان، ج ۶: ۲۹۹۵) اشاره کرد.

زیبایی معشوق نیز با صفت‌هایی وصف شده که حالت‌هایی از رفتار و شخصیت او را آشکار می‌کند: حسن سرکش (نک: همان، ج ۳: ۱۳۱۴ و ۱۳۹۵)، حسن گلوسوز (نک: همان، ج ۲: ۷۲۲ و ۱۰۵۹ و ۱۱۱۳)، حسن برشته (نک: همان، ج ۹۱۴)، حسن عالم‌سوز (نک: همان، ج ۱: ۲۳۰؛ همان، ج ۲: ۵۲۹؛ همان، ج ۶: ۳۰۰۰)، حسن بالادست (نک: همان، ج ۲: ۵۰۳ و ۵۷۸؛ همان، ج ۳: ۱۳۱۴)، حسن بسامان (نک: همان، ج ۶: ۳۰۳۹)، حسن نیم‌مست (نک: همان، ج ۱: ۱۸۹) و حسن بازیگوش (نک: همان، ج ۳: ۱۲۸۶).

روی عرقناک معشوق مضمونی مکرر است که در غزل‌های صائب از آن بسیار یاد شده است. عرق کردن چهره‌ی معشوق به دو دلیل است: شرم (نک: همان، ج ۵: ۲۴۰۳؛ همان، ج ۶: ۲۹۲۰ و...) و باده‌خواری (نک: همان، ج ۱: ۳۵۶). صائب این مضمون را مکرر ساخته و آن را نمونه‌ای از زیبایی معشوق دانسته است:

حجاب روی عرقناک یار نزدیک است که پیچ و تاب به گوهر ز ریسمان آرد
(همان، ج ۴: ۱۷۸۹)

از روی عرقناک و لب لعل می‌آلود هر سو نگری عالم آب است در اینجا
(همان، ج ۱: ۳۹۰)

عرق به چهره نشسته است آن پریش را که دیده است به این آبداری آتش را
(همان: ۲۹۵)

صائب در توصیف چهره‌ی معشوق، بیشتر به وصف «خط» پرداخته؛ چنان‌که در جلدهای اول و دوم و سوم دیوان صائب بیش از ۱۶۰ غزل با وصف «خط» معشوق یا با اشاره به آن آغاز شده است؛ درحالی‌که در مطلع غزل‌های سعدی «خط» دیده نمی‌شود و تنها در مطلع شش غزل از غزل‌های حافظ، «خط» به کار رفته است. شاید توجه بیش از حد صائب به «خط» بدین سبب بوده که آن، بخشی جزئی و کم‌اهمیت در چهره است و برای مضمون‌پردازی‌های صائب بسیار مناسب است؛ از این‌روست که «شب‌نم» و «خار سر دیوار»، توجه او را بیش از «گل» و «آستان معشوق» به خود جلب کرده است. سخن‌گفتن از زلف در شعر غزل‌سرایان پیش از صائب نیز بسیار زیاد است، اما در شعر صائب بسامد مضمون‌هایی که درباره‌ی زلف و خط است به شکلی چشمگیر افزایش یافته است.

افزون‌براین، «خط» اصلاح و تراشیده‌شده‌ی معشوق نیز در برخی ابیات دیوان صائب به چشم می‌خورد؛ به نظر می‌رسد این کار، در آن دوره، به‌ویژه در هند شایع

بوده و اغلب بزرگان، حکام، امراء و بیشتر طلاب علوم دینی ریش خود را می‌تراشیده‌اند (نک: بهبهانی، ۱۳۷۲: ۲۲۲). همچنین گفتنی است که مضمون‌پردازی فراوان صائب با «خط» در دسرهایی برای او به همراه داشته و او را از توجه سلیمان صفوی محروم ساخته است؛ «وقتی که سلیمان صفوی بر تخت نشست و میرزا قصیده‌ای گفته تقدیم داشت که مطلع آن این بود:

احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را گرفت خیل پری در میان سلیمان را
(صائب، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۳۰۹)

سلیمان چون نورسته و نوحط بود، از آن نهایت بدش آمده و رنجید و دیگر در تمامی عمر توجهی به شاعر مشارالیه ننمود» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۸: ۱۶۳).

هر موی دلفریب تو شیرازه‌ی دلی است متراش زینهار خط مشکبار را
(صائب، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۴۰)

ای ستمگر دست از اصلاح خط کوتاه کن خامه داخل در خط استاد کردن مشکل است
(همان، ج ۲: ۵۲۲)

۲. ۱. ۴. توصیف لباس و پوشش

صائب در مقایسه با غزل‌سرایان پیشین، به پوشش معشوق بیشتر اشاره کرده است؛ برای مثال در غزل سعدی و حافظ، به جز در نمونه‌هایی نادر مانند «پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست» به جزئیات پوشش معشوق توجهی نشده؛ اما در غزل‌های صائب به پوشش معشوق بارها اشاره شده است؛ معشوق شعر صائب، بیشتر لباس سرخ‌رنگ می‌پوشد. رنگ قرمز پوشش غالب صفویان و پیروان تشیع بوده است؛ از این رو، اهل تسنن آن‌ها را قزلباش (کلاه سرخ) لقب داده بودند (نک: رنج‌دوست، ۱۳۸۷: ۱۳۳).

او همچنین گاهی لباس سرخ‌رنگ با طرحی از گل به تن دارد و کفشی به همین رنگ به پا کرده است. چادر (نک: صائب، ۱۳۷۰، ج ۲: ۷۰۶)، گوشواره (نک: همان، ج ۴: ۱۸۳۵) و خلخال (نک: همان: ۱۹۵۳؛ همان، ج ۵: ۲۳۷۹) نیز از پوشش‌ها و پیرایه‌های اوست:

در جامه‌ی گلگون، کمر نازک آن شوخ از لعل بود همچو رگ لعل نمودار
(همان: ۲۲۹۱)

به دام شاهسواری فتاده‌ام صائب که لاله لاله چکد خون ز نعل گلگونش
(همان: ۲۴۱۹)

برق را ابر نسازد ز نظرها پنهان شوخی حسن بتان از ته چادر پیداست
(همان، ج ۲: ۷۰۶)

همچنین درباره‌ی پیرایه‌های آن دوره آمده است که تاج‌های پر طاووسی، نیم‌تاج‌ها، جغه‌ها، گردنبندهای مروارید یا سنگی با فاصله‌ای زیاد از چانه بسته می‌شده؛ گوشواره‌ها، انگشتری‌ها و انگوها نیز پوشاک را کامل می‌کرده‌اند (نک: رنج‌دوست، ۱۳۸۷: ۱۳۵). کلاه در بیشتر مواقع قرمز بوده، ولی گاهی رنگ‌هایی دیگر برای تطابق با کل پوشاک به کار می‌رفته؛ البته گاهی مواقع این کلاه فقط با رشته‌های طلایی یا پرهای زیتی آراسته می‌شده است (همان: ۱۳۴). در غزل‌های صائب، از کلاه و پر کلاه معشوق نیز سخن رفته است:

به فرق شاخ گلی بلبلی است بالافشان پری که بر سر آن کج کلاه می‌لرزد
(صائب، ۱۳۷۰، ج ۴: ۱۸۳۵)

عندلیبی بر سر شاخ گلی می‌لرزید جنبش پر کلاه تو به یادم آمد
(همان: ۱۶۸۱)

۲.۲. توصیف رفتار و حالات ظاهری معشوق

معشوق غزل فارسی رفتاری خاص دارد: جفاکار و نامهربان و پیمان‌شکن است؛ با رقیبان نشست و برخاست می‌کند و آشوبگر است (نک: شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۶۵). در غزل‌های صائب نیز معشوق چنین رفتاری دارد؛ اما در ادامه به تفاوت‌های معشوق صائب با معشوق مرسوم غزل پرداخته می‌شود.

۲.۲.۱. معشوق شرمگین

معشوق غزل‌های صائب، شرمگین و باحیاست؛ درحالی‌که غزل‌سرایان پیش از صائب، به‌ندرت و انگشت‌شمار، از شرم معشوق سخن گفته‌اند؛ برای مثال، حافظ تنها یک بار از شرم معشوق سخن گفته است:

ادب و شرم تو را خسرو مهرویان کرد آفرین بر تو که شایسته‌ی صد چندینی
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۲: ۹۶۶)

البته منظور از شرم، آزر و حجب و عفاف است و در اینجا «شرم از محذورات» مدّ نظر نیست؛ اما چرا صائب این همه از شرم معشوق سخن گفته است؟ معشوق در دو حالت ملایمت و خشونت توصیف می‌شود؛ در حال خشونت اهل ممانعت است و در حال ملایمت، اهل شرم می‌شود؛ به عبارت دیگر، معشوق اغلب با تندی و عتاب

عاشق را از خود دور می‌سازد و هرگاه عاشق را نزدیک خود می‌بیند، او را با ملاطفت درمی‌یابد و با شرم و حیا او را محروم می‌سازد؛ البته گاهی نیز شرم عاشق او را از معشوق بی‌نصیب می‌کند و این یعنی همیشه از معشوق محروم بودن:

شرم تو چشم‌بند تماشاایان بس است / آن روی شرمناک نگهبان چه می‌کند؟
(صائب، ۱۳۷۰، ج ۴: ۲۰۲۱)

بعد عمری گر وصال او میسر می‌شود / شرم پیش چشم من سدّ سکندر می‌شود
(همان، ج ۳: ۱۳۱۸)

چنان‌که گفته شد مضمون‌پردازی، گاه صائب را به توصیف مضمون‌های متناقض و اغراق‌آمیز از یک چیز سوق می‌دهد؛ یکی از این مضمون‌های متناقض، شرم و بی‌شرمی معشوق است که البته شرم او بر بی‌شرمی‌اش غلبه دارد. نامهربانی معشوق و به‌ندرت توجه کردن او به عاشق در غزل فارسی بسیار دیده می‌شود؛ اما ارائه‌ی چهره‌ای مثبت از معشوقی شرمگین و مؤدب، در مقابل تصویری منفی از عاشقی بی‌شرم، تازه‌تر و اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.

معشوق در غزل‌های صائب، محجوب و در پرده است؛ نقاب بر رخسار خود می‌بندد و بی‌آنکه فیض حسن او کم شود، همچون شمعی در فانوس، روشنایی می‌آفریند (نک: همان، ج ۲: ۵۹۲؛ همان، ج ۱: ۴۹؛ همان، ج ۳: ۱۳۳۸). جلوه‌ی معشوق در گرو شرم و حیای اوست، به این شرط که شرم او ساختگی و کاذب نباشد؛ اما به نظر می‌رسد صائب خود به تصنعی بودن شرم معشوقش پی برده که در این باره او تذکر داده است (نک: همان: ۱۴۳۴؛ همان، ج ۴: ۲۱۱۳). حالت تصنعی معشوق شرمگین و مشتاق صائب، با توصیفی که درباره‌ی نگاره‌های نقاشان بزرگ این دوره نقل شده است همخوانی دارد؛ «نگاره‌های تک‌برگ متعددی وجود دارند که مردی در لباس کامل را تنگاتنگ یک دوشیزه‌ی زیبا نشان می‌دهند. این دو به رغم حالت تصنعی‌شان، رابطه‌ای حاکی از اشتیاق، اگر چه گاه شرمسارانه را القا می‌کنند» (اتینگهاوزن، ۱۳۷۹: ۲۷۳).

شرم و حیا لازمه‌ی آغاز دلبری است (نک: صائب، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۴۳) و معشوق را جذّاب‌تر می‌نمایاند (نک: همان، ج ۴: ۲۰۲۳) و این همه، مناسب‌ناز معشوق است: می‌زند بسیار راه دین و دل چون رهنان / پرده‌ای کز شرم آن عیار بر رو بسته است
(همان، ج ۲: ۵۵۹)

نباشد حسن را مشاطه‌ای چون پاکدامانی به قدر شرم، رخسار نکویان نور می‌دارد (همان، ج ۳: ۱۴۳۴)

در غزل‌های صائب، به همان اندازه که معشوق اهل شرم و آزر است، عاشق، بی‌پروا خواسته‌های خود را بیان می‌کند؛ آن هم خواسته‌هایی که در غزل‌های غزل‌سرایان پیشین کمتر دیده می‌شود. تقاضاهایی چون: «به آغوش من در آ» (همان، ج ۱: ۲)، «در آغوش آورم سرو روانش را» (همان: ۱۹۱)، «تا در خلوت آغوش می‌آیی» (همان: ۲۰۱) و «آغوش مرا محرم آن خرمن گل کن» (همان، ج ۴: ۲۰۹۰) که گونه‌ای اغراق به شمار می‌روند؛ زیرا معشوق بیش از اندازه شرم دارد و عاشق بیش از اندازه روی تقاضا یافته است. نظر صائب این است که شرم عاشق او را از معشوق بی‌بهره می‌سازد، بنابراین شرم را برای عاشق مناسب نمی‌داند:

بی‌بهره ز معشوق بود عاشق محجوب روزی ز دل خویش بود بی‌جگران را (همان، ج ۱: ۳۹۴)

۲.۲.۲. معشوق خندان

معشوق شعر صائب به اندازه‌ی معشوق غزل‌های سبک خراسانی و عراقی و وقوع، خشن و آزاردهنده نیست. از چین پیشانی معشوق سخن رفته، اما بیشتر از آن، از گشاده‌رویی و تبسم و جبهه‌ی وا کرده‌ی او یاد شده است (نک: همان: ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۳۳، ۳۲۶، ۴۳۸ و...). اگر صائب کمتر از دیگر غزل‌سرایان از معشوق می‌نالند به دلیل همین خصلت گشاده‌رویی معشوق است:

زبان شکوهام کند از روی گشاد او رخ آینه با ناخن خراشیدن نمی‌دانم (همان، ج ۵: ۲۷۰۴)

وجود این معشوق شرمگین و متبسم سبب شده که در دیوان صائب، عاشق به ندرت افسرده و رنجیده‌خاطر باشد. البته به نظر می‌رسد این توصیف همزمان شرم و تبسم معشوق، از تصنعی بودن رفتار او سرچشمه می‌گیرد. صائب در تصویر چهره‌ی معشوق، به آفرینش چهره‌ای چشمگیر و متفاوت نظر داشته؛ پس با همراه ساختن تبسم و شرم، چهره و رفتار معشوق را زیباتر و متفاوت‌تر نشان داده است.

۲.۳. ماهیت معشوق

معشوق عاشقانه‌های صائب، خیالی و ادبی است و شاعر به رسم غزل‌سرایان، در وصف

او سخن گفته است. عشق صحنه‌ی کشمکش‌هاست؛ اما در غزل صائب کمتر کشمکشی دیده می‌شود. شاعر از عشق دم می‌زند و معشوق را توصیف می‌کند، اما عاشق، عاشقی نمی‌کند. رقیبی هم نیست که مانع شاعر باشد؛ به عبارت روشن‌تر، در بیش از ۱۵۰۰ غزل به‌ندرت از «رقیب» و «غیر» و «بیگانه» نشانی وجود دارد.

نکته‌ی شایان توجه دیگر، قانع‌بودن عاشق به نگاه و حرف و پیغام معشوق است. کمتر نشانه‌ای مبنی بر ارتباط میان عاشق و معشوق دیده می‌شود؛ برای مثال، عاشق پس از روزگاری طولانی به معشوق می‌رسد؛ اما شرم مانع دیدن او می‌شود (نک: همان، ج ۳: ۱۳۲۶) یا می‌گوید:

لقمه‌ی بوسه، زیاد از دهن جرئت ماست ما به حرف از لب آن غنچه‌دهن ساخته‌ایم
(همان، ج ۵: ۲۷۴۴)

تلخی نمی‌کشند گروهی که از بتان از بوسه اختصار به پیغام می‌کنند
(همان، ج ۴: ۲۰۳۳)

شاعر از «معشوق خیالی» سخن گفته و این نمایانگر آن است که دست‌کم در بسیاری از نمونه‌ها معشوق، در تخیل شاعر آفریده شده است:

ز فکر پیچ و تاب آن کمر بیرون نمی‌آیم که هجران نیست در پی وصل معشوق خیالی را
(همان، ج ۱: ۲۱۹)

گر دیگران به وصل تو خوش وقت می‌شوند صائب دلش خوش است به فکر و خیال تو
(همان، ج ۶: ۳۱۷۷)

از نوخطان گسستم سررشته‌ی محبت زان دم که صائب آمد زلف سخن به دستم
(همان، ج ۲: ۱۱۸۷)

غزل صائب اغلب توصیف است؛ البته بیشتر توصیف‌ها پراکنده، گوناگون و گاه متناقض‌اند. این نکته نیز قرینه‌ای بر تخیلی‌بودن معشوق است؛ برای مثال شاعر در دو بیت متوالی زیر، حرف خود را نقض کرده است: او در بیت نخست می‌گوید که معشوق به صد جان بوسه نمی‌دهد؛ اما در بیت بعد از تازه‌شدن جانش با بوسه‌ی معشوق سخن می‌گوید:

بوسه‌ای زان دهن تنگ به صد جان ندهد هرچه کم‌یاب بود بیش‌بها می‌باشد
تازه شد جان من از بوسه‌ی آن غنچه‌دهن صحبت خوش نفسان روح‌فزا می‌باشد
(همان، ج ۴: ۱۶۷۳)

در غزل‌های صائب، ارتباط میان عاشق و معشوق زنده و مستقیم نیست و مناظره یا لحظه‌ای عاشقانه میان آن دو ثبت نشده؛ درحالی‌که در غزل‌های غزل‌سرایان پیشین، بارها به لحظه‌های عاشقانه با قید زمان و مکان اشاره شده است؛ مثل غزل‌هایی از حافظ که با «دوش» شروع می‌شوند: دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود و... (حافظ شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۲۶). در غزل‌هایی معدود از صائب، خبری و روایتی از عاشق یا معشوق دیده می‌شود؛ اما در همین نمونه‌های اندک نیز، قرینه‌هایی یافت می‌شود که نشان می‌دهد آن روایت تجربه‌ی خود شاعر نبوده است. برای روشن شدن مطلب یکی از غزل‌های روایتی صائب، با غزلی از سعدی و حافظ مقایسه می‌شود. غزل زیر از معدود غزل‌هایی است که در آن حرکت و رفتاری از معشوق نقل شده است:

آمد سحر به خانه‌ی من یار، بی حجاب	امروز از کدام طرف سر زد آفتاب
دیروز بوسه بر لب خمیازه می‌زدم	امروز می‌کنم ز لبش بوسه انتخاب
هرچند سرکش است، شود رام و خوش‌عنان	حسنی که شد ز حلقه‌ی خط پای در رکاب
نتوان مرا به صبح صباحت فریب داد	پروانه را خنک نشود دل ز ماهتاب
آن را که دخل و خرج برابر بود چو ماه	رزقش همیشه می‌رسد از خوان آفتاب
باطل شود چو آبله در زیر دست و پا	هر شب‌نمی که محو نگردد در آفتاب...

(صائب، ۱۳۷۰، ج ۱: ۴۵۴)

شاعر در این غزل از «آمدن یار» سخن گفته است؛ اما از بیت سوم به بعد، آمدن یار فراموش می‌شود و نکته‌گویی و پند و اندرز جای آن را می‌گیرد و خواننده از این تغییر موضوع سرگردان می‌شود که چرا شاعر از احساس و خوشحالی خود چیزی نمی‌گوید؛ مگر نه اینکه برای عاشق مسئله‌ای مهم‌تر از معشوق نیست؟ پس چرا عاشق به یک‌باره آمدن معشوق و شوق دیدن او را رها می‌کند و از مسئله‌ای دیگر سخن می‌گوید؟ اینجاست که خواننده به اصالت احساس شاعر شک می‌کند. در مثال زیر نیز به آمدن معشوق اشاره می‌شود، اما از احساس و هیجان عاشق خبری نیست:

شب که برانجمن آن شعله‌ی سیراب گذشت	عرق شرم ز پیراهن مهتاب گذشت
خنده‌ی کبک به کهسار زند تمکینش	آن‌که از خانه‌ی ما تند چو سیلاب گذشت
دوش کان سرو روان سایه به مسجد افکند	چه ز خمیازه‌ی آغوش به محراب گذشت
طی شد آن عهد که دل شکوه‌ی دوران می‌کرد	این جراحت ز برون دادن خوناب گذشت

(همان، ج ۲: ۸۰۴)

اکنون نمونه‌ای از غزل سعدی و حافظ نقل می‌شود که در آن از ورود معشوق

سخن می‌رود:

<p>از در در آمدی و من از خود به در شدم گوشم به راه تا که خیر می‌دهد ز دوست گفتم بینمش مگرم درد اشتیاق چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست</p>	<p>گویی کزین جهان به جهان دگر شدم صاحب‌خبر بیامد و من بی‌خبر شدم ساکن شود، بدیدم و مشتاق‌تر شدم مهرم به جان رسید و به عیوق پر شدم چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم...</p> <p>(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۲۵)</p>
---	---

<p>در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست در نعل سمنند او شکل مه نو پیدا آخربه‌چه گویم هست از خود خبرم چون نیست شمع دل دمسازان بنشست چو او برخاست گر غالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچید باز آی که باز آید عمر شده‌ی حافظ</p>	<p>مست از می‌ومی‌خواران از نرگس مستش مست وز قلّ بلند او بالای صنوبر پست وز بهر چه گویم نیست با وی نظرم چون هست و افغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشست وروسمه کمانکش گشت در ابروی او پیوست هر چند که ناید باز تیری که بشد از دست</p> <p>(حافظ شیرازی، ۱۳۶۲: ۶۲)</p>
--	--

در غزل سعدی، ورود معشوق در مطلع غزل نقل می‌شود و بقیه‌ی ابیات در وصف شور و اشتیاق عاشق (شاعر) است؛ عاشق با دیدن معشوق بی‌هوش می‌شود و از شدت اشتیاق به عیوق (کنایه از اوج منزلت) می‌رسد. دو بیت اول غزل حافظ نیز از ورود معشوق خبر می‌دهد و دیگر ابیات درباره‌ی احوال و احساس عاشق در مواجهه با معشوق است؛ عاشق از هوش می‌رود، افغان از نظر بازان برمی‌خیزد و در نهایت عاشق ملتسمانه از معشوق تمنای بازگشت می‌کند. غزل صائب چنین لحظاتی را کم دارد؛ معشوق و احوال او وصف می‌شود، اما عاشق از خود شور و شوقی نشان نمی‌دهد. در غزل‌های صائب، معشوق کنشی برجسته ندارد. چند بیتی از غزل پیشین که درباره‌ی ورود او نقل شد، از معدود غزل‌هایی است که در این باره وجود دارد.

درباره‌ی شعر مکتب وقوع و هدف آن آمده است که «هدف آن بیان حالات واقعی عشق و عاشقی بود» (گلچین معانی، ۱۳۴۸: ۱). اگر هدف و مضمون شعر وقوعی را به شرح حالات واقعی میان عاشق و معشوق منحصر کنیم، شعر صائب در شمار شعر وقوعی نیست؛ زیرا در غزل‌های صائب، به‌ندرت از حالات واقعی شاعر (عاشق) و

معشوق او سخن رفته؛ آنچه هست توصیف جزئیاتی از ظاهر است؛ البته مضمون‌هایی چون: سخن گفتن از پیری معشوق، توصیف پوشش و چهره‌ها براساس دیده‌های شاعر و نه تجربه‌های عاشقانه‌ی او دیده می‌شود.

در شیوه‌ی سخن‌پردازی صائب و به‌طور کلی سبک هندی، هر چقدر یک مصداق، ریزتر و کم‌اهمیت‌تر باشد، نزد شاعر، ارزش مضمون‌پردازی آن بیشتر است؛ برای نمونه به جای «چشم» از دنباله‌ی چشم و به جای «لب» از تبخال سخن می‌گوید. در فضای تشبیه و تمثیل نیز هر چه «مشبه‌به» حقیرتر باشد، بهتر است؛ از این روست که «شبنم» و «خار سر دیوار» بیشتر در کانون توجه شاعر قرار گرفته است. در بیان حالت‌های معشوق نیز، شاعر حالت‌های غیرمهم را مدنظر قرار می‌دهد، مانند «عرفناک‌بودن».

توصیف معشوق در غزل‌های صائب، از مضمون‌پردازی و حکمت‌گرایی او اثر پذیرفته؛ جست‌وجوی مضمون تازه و معانی نازک و پیچیده است که صائب را به سوی مصداق‌های آینه، عکس، عرق، نقش پا، بوی پیراهن، گل‌های پیراهن و... سوق می‌دهد و حکمت‌گرایی او، عاشق و معشوق را شرمگین، محجوب و پاکدامن به تصویر می‌کشد.

همان‌طور که پیش از این گفته شد، مصداق معشوق را چند چیز دانسته‌اند: شخص واقعی، امر اجتماعی، سمبول اجتماعی و طبیعت آرمانی (نک: شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۶۲). در غزل‌های صائب آن‌قدر از طبیعت سخن رفته که خواننده می‌پندارد شاید منظور صائب از معشوق، طبیعت آرمانی باشد؛ زیرا یکی از چشم‌گیرترین جلوه‌های مضمون‌پردازی صائب، پیوندادن معشوق با طبیعت است. برخی این ویژگی را دلیل مشابهت سبک هندی و رمانتیسیم دانسته‌اند؛ رمانتیک‌ها به جای توصیف دقیق طبیعت بیرونی می‌کوشند تا حالات و روحیات درونی خود را در طبیعت کشف کنند. آنان با اشیاء نیز ارتباط روحی داشتند و امیدوار بودند که از خلال تخیل و بصیرت خلاق روح بتوانند هم اشیاء را درک کنند و هم آن‌ها را در شعر به نحوی جذاب و نافذ عرضه نمایند (نک: فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۲۳).

در غزل‌های صائب، عشق و طبیعت، پیوندی محکم دارند؛ چنان‌که بسیاری از پدیده‌های طبیعت، وجود خود را از معشوق یافته‌اند؛ شب از گیسوی معشوق عنبرفشان و روز از فروغ روی او آفتابی است (نک: صائب، ۱۳۷۰، ج ۲: ۶۲۴). بیابان از غبار خاطر مجنون و ختا و ختن از سایه‌ی زلف معشوق پدید آمده‌اند (نک: همان، ج ۴:

جلوه‌های خاص معشوق در غزل‌های صائب ۱۷

۱۶۸۷). قمری از زلف معشوق، طوق به گردن دارد (همان). سرگستگی گردباد و رقص مرداب به سبب عشق معشوق است (نک: همان، ج ۲: ۵۵۲) و هاله‌ی ماه از شرم عارض معشوق پدید آمده است (نک: همان، ج ۴: ۱۷۸۳).

گردبادی را که می‌بینی در این دامان دشت روح مجنون است می‌آید به استقبال ما (همان، ج ۱: ۱۳۲)

متاب از کشتن ما ای غزال شوخ، گردن را که خون عاشقان باشد شفق این صبح‌روشن را (همان: ۲۱۰)

خاک شد یک دانه یاقوت از لب رنگین تو این چنین لعلی ندارد دودمان آفتاب (همان: ۴۳۱)

آنچه می‌پیچد در این دریا به‌خود، گرداب نیست اشک‌ریزان حلقه‌ها در گوش جیحون کرده‌اند (همان، ج ۳: ۱۲۲۱)

رابطه‌ی دیگری که میان معشوق و طبیعت به تصویر در آمده، اثرگذاری معشوق در طبیعت است:

از جلوه‌ی تو سنگ سبک‌بال می‌شود آتش ز خوی گرم تو پامال می‌شود (همان، ج ۴: ۲۰۶۱)

رهش به کوچه‌ی زلف نگار افتاده است چنین که باد صبا مشک‌بار می‌آید (همان: ۱۹۲۷)

به یک کرشمه که در کار آسمان کردی هنوز می‌پرد از شوق، چشم کوکب‌ها (همان، ج ۱: ۳۲۵)

افزون‌براین، برتری معشوق بر زیبایی‌های طبیعت، در غزل‌های صائب بسیار پرکاربرد است. این مضمون تازگی چندانی ندارد و با بسامد فراوان، به‌عنوان تشبیه تفضیل، در دیوان‌های دیگر شاعران دیده می‌شود که در اینجا به ذکر یک نمونه بسنده می‌شود:

دیوانه کرد سبزه‌ی خطت بهار را در خاک و خون کشید رُخت لاله‌زار را (همان: ۳۴۰)

چنان‌که گفته شد، ارتباط فراوان میان معشوق و طبیعت در غزل‌های صائب، ممکن است ذهن خواننده را به این سو هدایت کند که معشوقِ غزلِ صائب در برخی نمونه‌ها

طبیعت است؛ اما در واقع چنین نیست؛ زیرا ارتباط معشوق و طبیعت در محدوده‌ی تخیل و مضمون‌پردازی است و نه بیشتر. همچنین خود شاعر تأکید کرده است که: ز زلف و عارض دلدار غافل افتاده است دلی که از گل و سنبل شکفته می‌گردد (همان، ج ۴: ۱۷۸۳)

معشوق صائب نمی‌تواند یک شخص باشد؛ زیرا با خوانش شعرها، نشانه‌هایی موثق از واقعی و تجربی بودن عشق شاعر به دست نمی‌آید. ظن غالب آن است که معشوق صائب در اثر مضمون‌پردازی او و به رسم غزل‌سرایان شکل گرفته است؛ جزئیات ظاهری او چون: چهره، رنگ و رو، پوشش و نیز حالت‌ها و رفتارهای ظاهریش مانند راه‌رفتن و خندیدن و... واقعی است که شاعر با مشاهده به توصیف آن پرداخته است؛ اما توصیف رفتارها و واکنش‌های معشوق بر واقعی بودن و شخصی بودن معشوق دلالت نمی‌کند.

همچنین معشوق می‌تواند نماد امر اجتماعی باشد؛ شاعر خواسته‌های اجتماعی خویش را در قالب معشوقش می‌ریزد و عاشقانه در راه رسیدن به او (امر اجتماعی) تلاش می‌کند. موانع راه نیز به صورت موانع و رقیب عاشق تصور می‌شود؛ اما آیا معشوق صائب نماد امور اجتماعی است؟ معشوق صائب هم از جامعه اثر پذیرفته است؛ اشاره به چهره‌ی کبود و پوشش سرخ‌رنگ معشوق، نمونه‌ای از اثرپذیری صائب از محیط هند است؛ اما معشوق در غزل صائب نمی‌تواند نماد یک خواسته‌ی اجتماعی باشد؛ زیرا قرینه و نشانه‌ی کافی در این زمینه دیده نمی‌شود، حتی شاعر اغلب معشوق را با صفات ظاهری‌اش می‌خواند؛ برای مثال «آتشین‌رو» (نک: همان، ج ۳: ۱۴۵۹) و «نازک‌میان» (نک: همان، ج ۲: ۱۱۹۶). اغلب مضمون‌ها نیز، چنان دقیق و سرشار از تناسب‌های معنایی و لفظی است که به نظر نمی‌رسد معنایی نمادین در ورای ظاهرشان پنهان شده باشد.

۳. نتیجه‌گیری

بررسی غزل‌های صائب نشان می‌دهد که شاعر در وصف معشوق اغلب گرفتار مضمون‌پردازی بوده و به همین دلیل بیشتر به جزئیات ظاهر او پرداخته است. در این غزل‌ها بیشتر به جزئیاتی چون نقش پا و صدای خلخال معشوق توجه شده است. در

توصیف جزئیات، شاعر بیشتر به بخشی خاص از چهره و اندام (دنباله‌ی چشم، خال ته زلف نگار)، رنگ چهره و چشم، حالت چهره (عرقناک بودن، آینه گون بودن، برافروخته بودن) و پوشش معشوق اشاره کرده است. از نظر حالات و رفتار ظاهری، معشوق غزل صائب دو صفت دارد که رفتار او را نسبت به معشوق غزل‌سرایان پیشین متفاوت نشان می‌دهد: شرمگین و متبسم بودن. معشوق در غزل صائب، خشونت معشوق سبک عراقی را ندارد و بیش از آنکه از تندی و چین جبین او سخن رود، تبسم او دیده می‌شود. به نظر می‌رسد شرم و تبسم معشوق به سبب تصنعی بودن رفتار معشوق و توجه شاعر به باریک‌بینی مضمون‌پردازی و شگفتی‌آفرینی باشد.

در مضمون‌های عاشقانه‌ی صائب، میان معشوق و طبیعت ارتباطی استوار وجود دارد؛ معشوق عامل ایجاد بسیاری از پدیده‌های طبیعی معرفی شده است و بر طبیعت بسیار اثر می‌گذارد. از نظر زیبایی و عظمت نیز بسیار برتر از طبیعت است. در غزل‌های صائب ارتباط مستقیم و زنده میان عاشق و معشوق ثبت نشده است؛ لحظه‌های عاشقانه و روایت وصال و حتی مناظره‌ی میان عاشق و معشوق دیده نمی‌شود؛ از این رو معشوق صائب یک شخص نیست، بلکه یک مصداق برای مضمون‌پردازی شاعر است. معشوق صائب همچنین نمی‌تواند نماد خواسته‌ی اجتماعی شاعر باشد؛ زیرا نشانه‌ها و قرینه‌های لازم در این زمینه دیده نمی‌شود.

فهرست منابع

اتینگهاوزن، ریچارد. (۱۳۷۹). «جهان‌آگاهی و روابط انسانی در نقاشی ایرانی». در *اوج‌های درخشان هنر ایران*، ترجمه‌ی هرمز عبداللّهی و رویین پاکباز، تهران: آگاه، صص ۲۵۵-۲۸۲.

اسدی امجد، فاضل و پیروش اسماعیلی. (۱۳۹۱). «بازتاب باروک در ساختار غزلیات صائب تبریزی». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، دوره‌ی ۱۷، ش ۳، صص ۵-۱۹.

بهبهانی، آقااحمد. (۱۳۷۲). *مرآت الاحوال جهان‌نما*. با مقدمه و تصحیح و حواشی علی دوانی، تهران: مرکز فرهنگی قبله.

جعفری قریه‌علی، حمید و مریم جعفرزاده. (۱۳۸۹). «بررسی مفاهیم اخلاقی در دیوان صائب تبریزی». *دو فصل‌نامه‌ی تخصصی علوم ادبی*، ش ۵، صص ۲۷-۵۴.

۲. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۸، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۵ (پیاپی ۲۹)

چرمگی عمرانی، مرتضی. (۱۳۹۲). «سیمای معشوق و عناوین و القاب شاعرانه‌ی او در اشعار به‌جای‌مانده از رودکی». پژوهشنامه‌ی ادب غنایی، س ۱۱، ش ۲۱، صص ۶۵-۸۲

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). دیوان حافظ. به‌تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.

رنج‌دوست، شب‌نم. (۱۳۸۷). تاریخ لباس ایران. تهران: جمال هنر.
سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۵). غزل‌های سعدی. تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن.

شبللی نعمانی، محمد. (۱۳۶۸). شعرالعجم. ترجمه‌ی سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). ادوار شعر فارسی. تهران: سخن.
شمیسا، سیروس. (۱۳۷۰). سیر غزل در شعر فارسی. تهران: فردوس.
صائب، محمدعلی. (۱۳۷۰). دیوان صائب تبریزی. به‌کوشش محمد قهرمان، شش جلد، تهران: علمی و فرهنگی.

_____ . (۱۳۹۲). دیوان صائب تبریزی. به‌اهتمام جهانگیر منصور، دو جلد، تهران: نگاه.

فتوحی، محمود. (۱۳۸۵). بلاغت تصویر. تهران: سخن.
فقیهی، حسین و نیره نظری. (۱۳۸۷). «مضامین عرفانی در غزلیات صائب». پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۰، صص ۷۳-۸۴.

کرمی، محمدحسین و محمد مرادی. (۱۳۸۹). «بررسی سیمای معشوق در غزلیات انوری». پژوهشنامه‌ی ادب غنایی، س ۸، ش ۱۵، صص ۹۹-۱۱۸.

گلچین معانی، احمد. (۱۳۴۸). مکتب وقوع. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
محمدی، محمدحسین. (۱۳۷۴). بیگانه مثل معنی؛ نقد و تحلیل شعر صائب و سبک هندی. تهران: میترا.

موحدی، محمدرضا. (۱۳۹۰). «صائب و بررسی طول و عرض زندگی». بوستان ادب، ش ۴، پیاپی ۱۰، صص ۱۱۵-۱۳۸.

یزدان‌پناه، مهرعلی و روجا عدنانی. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی جلوه‌ی معشوق در غزلیات خاقانی و سعدی». درّ درّی، ش ۲، صص ۱۲۳-۱۳۴.